

## دفاع تبیینی از خداباوری: بررسی دیدگاه سونبرن

منصور نصیری<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۴/۱۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۸/۱۴)

### چکیده

موضوع این مقاله، دفاع تبیینی از خداباوری روشی مبتنی بر استنتاج بهترین تبیین و بر اساس احتمال محوری است که سونبرن از آن دفاع می‌کند. در این روش، خداباوری توحیدی، بسان یک فرضیه قلمداد شده، به رقابت با سایر فرضیه‌های رقیب، نظیر مادی‌گرایی، انسان‌گرایی و خداباوری غیرتوحیدی، سپرده می‌شود. این رقابت در قالب استنتاج بهترین تبیین و با توجه به معیارهای ارزیابی فرضیه‌ها صورت می‌گیرد. در این مقاله، با بیان عناصر اصلی دیدگاه سونبرن، به بررسی دیدگاه او پرداخته‌ایم. روش ما، تحلیلی و عقلی (با تکیه بر داده‌های حاصل از مطالعه منابع) است. مهم‌ترین نتایجی که رسیده‌ایم این است که کمیت‌گرایی سونبرن در دفاع از خداباوری، استفاده از مقدمات مورد چالش، چالشی بودن عنصر سادگی، وعدم کفایت تبیین علی از جمله مهم‌ترین چالش‌هایی هستند که دیدگاه سونبرن با آنها مواجه است.

**کلید واژه‌ها:** دفاع تبیینی، استنتاج بهترین تبیین، تبیین، خداباوری، سونبرن.

## (۱) درآمد

در دفاع از خداباوری، روال مرسوم در میان فیلسوفان سنتی اهتمام به روش قیاسی و بی‌اعتنایی به روش استقرایی بوده است. اما در چند دهه گذشته، برخی از فیلسوفان دین بزرگ، نظیر ریچارد سوینبرن (Richard Swinburne)، با رد روش اول، به روش دوم اهمیت داده اند. دربارهٔ علل رویگردانی از روش قیاسی، سخن بسیار است و باید برای رسیدن به پاسخ آن، دست کم چند سده از تاریخ اندیشه غرب را مرور کرد. اما همچنانکه ننسی مورفی از جفری استات نقل می‌کند (Murphy, 1990 p. 2)، تردیدی نیست که بعد از عصر روشنگری، به ویژه پس از ظهور دیدگاه‌های هیوم، تحول شگرفی در مباحث مربوط به عقلانیت خداباوری به وجود آمد و در همهٔ سطوح به علوم تجربی و روش‌های مطرح در این علوم که مبتنی بر بررسی‌های استقرایی بود توجه ویژه‌ای شد (Stout, 1981). پیامد کلی این تحولات، دور شدن از روش‌های مبنایانه و روی آوردن به روش‌های جدید علمی احتمال‌محور و استقرایی در اثبات خداباوری بود. خود سوینبرن دربارهٔ رویگردانی از روش قیاسی به دو دلیل کلی اشاره می‌کند: نخست، حاکمیت روش استقرایی در علم و سرایت آن به دیگر حوزه‌های معرفتی، و دوم، وجود نوعی دور در استدلال‌های قیاسی است؛ چرا که نتیجه این‌گونه استدلال‌ها در مقدمات آنها نهفته است و دقیقاً به همین دلیل مشکل در این استدلال‌ها به مقدماتشان باز می‌گردد. برای رهایی از این مشکل باید به اثبات مقدمات آنها پرداخت و اثبات مقدمات آنها در گرو روش استقرایی است. البته لازمهٔ روی آوردن به رویکرد استقرایی پذیرش احتمال‌محوری است که در بنیان روش استقرایی نهفته است. از اینرو، سوینبرن هرگز در صدد اثبات قطعی خداوند به روش قیاسی نیست، بلکه هدف اصلی وی اثبات محتمل‌تر بودن وجود خدا از عدم آن و به تعبیر دقیق‌تر، اثبات محتمل‌تر بودن «فرضیهٔ خداباوری» در مقایسه با فرضیه‌های رقیب است. این دقیقاً همان روشی است که در علم دنبال می‌شود: پدیده‌ای مشاهده می‌شود و برای تبیین آن (پاسخ به چرایی تحقق آن) فرضیه‌هایی مطرح می‌شود. این فرضیه‌ها در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند و در نهایت فرضیه‌ای انتخاب و ترجیح داده می‌شود که با توجه به معیارهای مربوطه بیشترین میزان احتمال را کسب کنند. معیارهای مربوط به میزان احتمال فرضیه‌ها در قالب «استنتاج بهترین تبیین» مطرح می‌شوند و راه‌های مختلفی برای سنجش احتمال بر اساس این معیارها وجود دارد که روش یا دستگاه «بیزی» یکی از مهم‌ترین آنهاست. سوینبرن

معتقد است که برای دفاع از خداباوری (خداباوری توحیدی) باید آن را نیز بسان یک فرضیه مطرح کرد و در معرض رقابت با سایر فرضیه‌های رقیب قرار داد و آنگاه برتری آن را بر اساس معیارهای مطرح در «استنتاج بهترین تبیین» نشان داد.

## ۲. انواع تبیین

دسته‌بندی تبیین‌ها به محتمل، صحیح، ناقص، تام، کامل و نهایی، از مهم‌ترین انواع تبیین‌اند که در بحث ما بسیار مهم هستند. در این بخش، آنها را توضیح و رابطه آنها را با یکدیگر بیان خواهیم کرد (Swinburne, 2004 pp. 75-80). از میان این دسته‌بندی‌ها، نوع دوم و سوم در دیدگاه وی از نقش اساسی برخوردارند.

### ۲-۱. تبیین محتمل و تبیین صحیح

هر فرضیه‌ای که برای تبیین پدیده مورد نظر (که آن را پدیده «تبیین‌خواه» می‌خوانیم) پیشنهاد می‌شود، خواه صحیح باشد یا ناصحیح، تبیین محتمل نامیده می‌شود. اما فرضیه‌ای که بتواند علل و دلایل تحقق یک پدیده را تبیین کند، تبیین صحیح گفته می‌شود. به بیان دیگر، فرضیه‌ای که بتواند نشان دهد که اولاً چه چیزی یا چه رخداد یا رخدادهایی باعث به وجود آمدن تبیین‌خواه شده است ثانیاً بتواند دلیل تحقق آن پدیده توسط علت مورد را نشان دهد یا به تعبیر دیگر، به این سؤال پاسخ دهد که چرا علت مورد اشاره، در شرایط خاصی موجب تحقق یک پدیده شده است، تبیین صحیح گفته می‌شود. علل تحقق یک پدیده که به «چه چیز/ چیزهایی» می‌پردازد که موجب تحقق یک پدیده شده‌اند، بیانگر اموری است که مستقل از پدیده مورد نظرند؛ اموری که عین آن پدیده یا جزئی از آن نیستند و ویژگی یا حالتی از پدیده محسوب نمی‌شوند. معمولاً، اموری را که باعث ایجاد پدیده می‌شوند، علت می‌نامیم ولی چون این امور معمولاً متعددند، مهم‌ترین آنها را «علت» و بقیه را «شرایط لازم» برای اثرگذاری علت می‌نامیم. لذا علت، همان عاملی است که تحقق آن مستلزم تغییر حادی در شرایط قبلی می‌شود؛ مثلاً، برای آتش‌سوزی جایگاه بنزین، کبریتی روشن شده، دما و فشار معینی وجود داشته، کبریت به بنزین نزدیک شده و در نتیجه جایگاه بنزین آتش گرفته است. در این مثال، روشن شدن کبریت را علت انفجار و دما و فشار معین و سایر امور را شرایط لازم می‌نامیم. مجموع عواملی که برای تحقق یک پدیده ضروری هستند،

«علت تام» آن پدیده و هر یک از اعضای این مجموعه که در تحقق آن پدیده سهم و مشارکت دارند، «علت» (علت ناقص) نامیده می‌شود.

## ۲-۲. تبیین ناقص، کامل، تام و نهایی

تبیین پدیده‌ای با عنوان E توسط فرضیه‌ای با عنوان F در صورتی تبیین تام است که آن فرضیه تبیینی هم دربردارنده علت (C) و هم دربردارنده دلیل (R) تحقق تبیین‌خواه باشد به گونه‌ای که این دو (که همان عنصر «چه چیزی» و «چرا» اند) وقوع تبیین‌خواه (E) را ضروری کنند. اگر تبیین دربردارنده این هر دو عنصر باشد، تبیین به دست آمده تبیین تام خواهد بود. اما اگر دربردارنده عناصری باشد که هر چند در وقوع E سهم دارند، ولی وقوع آن را ضروری و حتمی نکنند، تبیین ناقص خواهد بود. بنابراین، اگر بخواهیم برای ماه گرفتگی که همان E یعنی پدیده تبیین‌خواه است تبیین تامی ارائه کنیم باید آن تبیین دربردارنده دو مولفه زیر باشد: نخست، C یعنی شرایط اولیه تحقق آن پدیده مثل وضعیت سیاره‌ها و ستاره‌ها و جرم ماده و... و دوم، R یعنی قوانین طبیعی مربوطه نظیر قانون ههای حرکت نیوتن و قوانین انتشار نور که گاهی با عنوان L به آنها اشاره می‌شود.

تبیین کامل، یک مرتبه بالاتر از تبیین تام است: چنانکه گفتیم، تبیین تام، دربردارنده مولفه‌هایی است که وقوع پدیده تبیین‌خواه را ضرورت می‌بخشند؛ اما ممکن است تبیین تام دربردارنده اجزایی باشد که خود آن اجزا وابسته به عامل دیگری هستند. بر این اساس، تأثیر علی R (قوانین مربوطه یا مقاصد شخص و...) ممکن است وابسته به دلیلی در سطح بالاتری با عنوان S باشد؛ برای مثال، اگر پدیده‌ای را با قانون حرکت نیوتن و شرایط اولیه آن پدیده تبیین کردیم، تبیین تام به دست خواهد آمد؛ اما اگر بخواهیم خود قانون حرکت نیوتن را تبیین کنیم باید جرم خاص زمین را به میان آوریم که بحث از «تبیین کامل» به میان می‌آید. لذا تبیین کامل تبیینی است که نتوان وجود یا تأثیر هیچ یک از اجزاء و مولفه‌های آن را با مولفه‌های دیگری تبیین کرد که هم زمان با آنها وجود دارند.

در واقع، تبیین کامل، در سطح بالاتری از تبیین تام است زیرا اولاً تبیین تام بر وضعیت‌هایی استوار است که در تبیین تام تبیین نمی‌شوند یا تبیین آن‌ها پیش فرض گرفته می‌شوند ثانیاً دلائل تأثیرگذاری در تبیین تام مانند اینکه چرا قوانین طبیعی خاصی عمل می‌کنند، تبیین نمی‌شوند و پاسخ داده نمی‌شوند و باید از تبیین کامل

کمک گرفت. مثلاً، در مثال گذشته، تبیین پدیده E با قوانین حرکت نیوتن و شرایط اولیه مربوط به آن پدیده، تبیین تام است ولی اگر به جرم خاص زمین یا امور دیگر چرایی وجود و عمل کردن آن قوانین را پردازیم وارد تبیین کامل شده‌ایم.

اما بالاتر از تبیین کامل تبیین نهایی است. اگر دو مولفه اصلی تبیین تام یعنی عنصر R و C، به گونه ای باشند که برای آنها هیچ تبیینی (خواه کامل یا ناقص) بر اساس مولفه های دیگر وجود نداشته باشد و علاوه بر ذکر مولفه های اصلی تبیین (با عنوان R و C) تبیین کنیم که چه مولفه هایی هم زمان باعث به وجود آمدن خود R و C و نیز باعث تأثیرگذاری آنها در آن زمان شده‌اند، یعنی به مولفه‌هایی رسیده‌ایم که برای وجود و تأثیرگذاری مقارن آنها دیگر هیچ تبیینی وجود نداشته باشد، وارد تبیین نهایی شده‌ایم.

البته، نوع دیگری از تبیین با عنوان تبیین مطلق نیز وجود دارد که با توجه به نکاتی که سوینبرن درباره آن توضیح می‌دهد، در بحث وی چندان دخالتی ندارد و از اینرو، وی تبیین مطلق را کنار می‌گذارد و بر تبیین کامل سپس تبیین نهایی متمرکز می‌شود. سوینبرن با تفکیک تبیین‌های گوناگون از یکدیگر در پی دستیابی به تبیین نهایی برای پدیده‌هاست. اما معتقد است که راه دستیابی به تبیین نهایی، تعیین تبیین کامل است.

از نظر سوینبرن، ادله اثبات خدا ادله‌ای برای اثبات تبیین کامل و نهایی برای پدیده‌های مورد نظر هستند. مدعای این ادله این است که قصد و نیت شخصی به نام خدا، در یک زمان خاص، باعث تحقق پدیده‌های خاصی در آن زمان می‌شود و هیچ تبیین دیگری در آن زمان، نه وجود خدا و نه تشکیل نیت و قصد او را تبیین نمی‌کند. قصد خدا که لازمه تبیین کامل و نهایی است، هرگز تبیین علی ندارد؛ چرا که خداوند مختار کامل است و هیچ فاعل و هیچ اراده دیگری وجود ندارد که بر اراده او تأثیرگذار باشد زیرا خداوند سرمدی است. وی با تأکید بر سرمدیت خدا، تلاش کرده است تا تبیین نهایی در خداباوری را نشان دهد.

## ۲-۳. تبیین علمی و تبیین شخصی

در تبیین علمی، مادی‌گرایان می‌کوشند تبیین را در همین جهان ماده و قوانین آن بیابند. اما خداباوران، می‌کوشند با تبیین شخص خداوند به تبیین علت ایجاد این جهان و عملکرد قوانین آن پردازند و بر این اساس، دو شرط مطرح در تبیین نهایی را برآورده سازند. تبیین علمی یا طبیعی یا «تبیین مبتنی بر امور بی‌جان»، تبیینی است که در آن

پدیده مورد نظر بر اساس یافته‌ها وقوانین علمی که از مطالعه طبیعت رفتار آن به دست آمده تبیین می‌شود. برای مثال، کسوف را بر اساس قوانین حرکت سیارات ومدار حرکت آنها و وضع مکانی خورشید و ماه و زمین تبیین می‌کنیم. اما تبیین شخصی تبیینی است که در آن پدیده مورد نظر بر اساس نیت و قصد آگاهانه یک شخص تبیین می‌شود. برای مثال، رفتن حسن به سینما را با استناد به قصد و نیت وی تبیین می‌کنیم (Swinburne, 2001 p. 74). بنابراین، دلایل در تبیین علمی و شخصی متفاوت است. دلیل در تبیین شخصی، قصد یا نیت فاعل شخص‌وار و در تبیین علمی، قوانین طبیعی است.

تبیین علمی به مدد یک الگو یا مدل خاصی انجام می‌گیرد که در فلسفه علم به تفصیل بیان شده است (نک: نصیری، ۱۳۹۴). یکی از این الگوها، الگو یا مدل پیشنهادی همپل و اوپنهایم است که البته بعدها به نام مدل همپل اشتهار یافت. بر اساس این مدل، تبیین علمی دو بخش تبیین‌گر و تبیین‌خواه تشکیل شده است. بخش تبیین‌گر خود از دو بخش اصلی تشکیل شده است: الف) علل یا شرایط اولیه تحقق پدیده. ب) قانون یا قوانین کلی درباره دلایل تحقق پدیده. بر اساس این الگو، با تکیه بر تبیین‌گرها می‌توان وقوع ضروری تبیین‌خواه را تبیین کرد یا به تعبیر دیگر، نتیجه ضروری تبیین‌گرها وقوع تبیین‌خواه است (دلیل نامگذاری این مدل به «مدل قیاسی - قانونی» نیز از همین جا روشن می‌شود؛ چرا که طبق تصور رایج، نتیجه در استدلال قیاسی به صورت قطعی و ضروری است). (نک: نصیری، ۱۳۹۲، ص ۵۴).

از نظر همپل، باید پاسخ‌های قابل قبول به پرسش از دلایل ارائه‌کننده اطلاعاتی باشند که نشان دهند واقعه یا پدیده مورد پرسش، همان چیزی است که انتظار وقوعش را داشتیم؛ از این رو، هر تبیین رضایت‌بخش در واقع یک پیش‌بینی بالقوه و بر عکس هر پیش‌بینی هم یک تبیین بالقوه است (تریگ، ۱۳۸۴، ص ۲۰-۲۱).

اگر بخواهیم دو مولفه اصلی تبیین یعنی علل یا «چه چیزی» و دلایل یا «چرایی» را در قالب مدل همپل بیان کنیم باید بگوییم که در تبیین علمی، مولفه «چه چیزی» (علت = C) مجموعه‌ای از رخدادها یا اوضاع و شرایطی هستند که «شرایط اولیه» تحقق رخداد موسومند. و مولفه دلایل یا «چرایی» نیز مجموعه‌ای از قوانین طبیعی هستند که با L به آنها اشاره می‌کنیم. از اینرو، اگر این دو مولفه کامل بیان شوند، تبیین تامی خواهد بود.

اما تبیین شخصی در آن وقوع یک پدیده به مدد قصد فاعل ذی‌شعور انجام می‌شود، دو مصداق دارد: نخست آنکه فاعل به صورت ارادی، باعث تحقق تبیین‌خواه شده باشد؛

دوم آنکه فاعل به صورت غیرارادی باعث تحقق تبیین خواه شده باشد؛ یعنی فاعل قصد انجام کار دیگری داشته است اما تبیین خواه مورد نظر یکی از پیامدهای کار ارادی او شده است. برای مثال، من با اراده خود به بخاری نزدیک می‌شوم، اما در اثر این کار ناخواسته لباس من می‌سوزد.

سوینبرن در سرتاسر مباحث خود اولاً دفاع وی از خداباوری تبیینی شخصی است یعنی وی با تکیه بر تصور شخص وار از خدا درصدد است تا پدیده‌های گوناگون هستی را با نیت و فعل خدا تبیین کند. سوینبرن معتقد است که تبیین شخصی از خداوند با سایر تبیین‌های شخصی دو تفاوت عمده دارد: نخست، آنکه بر خلاف سایر تبیین‌های شخصی که می‌توان تبیین‌های علمی هم برای آنها ارائه کرد، در تبیین شخصی از خدا ارائه تبیین علمی ممکن نیست. دوم آنکه خدا فاقد بدن مادی است (Swinburne, 2004 pp. 49-50). لذا سوینبرن با تأکید بر این نکته که تبیین شخصی از خداوند را نباید به تبیین علمی تحویل برد، دیدگاه کسانی نظیر دیویدسون را که تبیین شخصی را به تبیین علمی تحویل می‌برند، رد می‌کند (Swinburne, 2004 pp. 35-38).

سوینبرن با تأکید بر این نکات که اولاً پدیده‌های متعددی وجود دارد که با تبیین علمی نمی‌توان آن‌ها را تبیین کرد ثانیاً درباره پدیده‌هایی هم که می‌توان تبیین علمی کرد، تبیین‌های علمی ناقصند، معتقد است که باید از تبیین شخصی خداوند استفاده کنیم. بنابراین، سوینبرن با بررسی این نکته که برای برخی پدیده‌ها نمی‌توان تبیین علمی ارائه کرد و در واقع، این نوع پدیده‌ها می‌توانند بدون علت موجود شوند، نتیجه می‌گیرد که این نوع پدیده‌ها که بدون علت‌اند، نقطه پایان مناسبی برای تبیین خداباورانه هستند؛ در واقع، از نظر خداباوران پدیده‌هایی وجود دارند که تبیین آنها از طریق تبیین علمی یا ناممکن است یا ناقص و برای تبیین کامل آنها باید از تبیین شخصی خداوند استفاده کرد. پدیده‌هایی نظیر وجود جهان، معجزات، تجربه‌های دینی و قوانین طبیعی از زمره پدیده‌هایی هستند که تبیین نهایی آنها فقط از طریق تبیین شخصی خداوند امکان‌پذیر است. در این تبیین، که وی از آن به «پایانه تبیین‌ها» تعبیر می‌کند، به نقطه‌ای که پایان بخش تبیین‌ها که همان «خدا»ست، می‌رسیم. از نظر سوینبرن، تبیین علمی ممکن است تا مرز این امور کلان برسد اما از تبیین خود این امور عاجز است و تنها به مدد تبیین خداباورانه قابل تبیین است زیرا خدا هم تبیین‌گر این پدیده‌هاست و هم خودش بدون تبیین است.

به گمان سوینبرن، دو نوع پدیده زیر قابل تبیین علمی نیستند و باید به مدد تبیین شخصی خداوند آن‌ها را تبیین کرد (Swinburne, 2004 p. 74):

۱. پدیده‌هایی نظیر معجزات که به حدی عجیب و غیرعادی‌اند که در قالب الگوی رسمی تبیین علمی نمی‌گنجند.

۲. پدیده‌هایی که چندان گسترده‌اند که با هیچ تبیین علمی‌ای تطابق ندارند؛ برای مثال، علم می‌تواند تبیین کند که چرا قوانین طبیعی مشخصی چنین اثر ونتیجه‌ای دارند اما نمی‌تواند تبیین کند که چرا جهان به وجود آمده و چرا امور جهان چنین وضعیتی دارند یا چرا اساسی‌ترین قوانین طبیعت وجود دارند.

سوینبرن تبیین‌ناپذیری برخی از پدیده‌ها به مدد تبیین علمی را نقطه آغازی برای ارائه تبیین خداپاورانه با تکیه بر استدلال‌هایی مانند استنتاج بهترین تبیین می‌داند که از وجود احتمالی خدا دفاع می‌کند. در استدلال‌های کیهان‌شناختی و غایت‌شناختی برای اثبات خدا از پدیده‌هایی شروع می‌کنیم که تبیین آنها برای علم امکان‌پذیر نیست؛ چرا که دامنه آنها بسیار گسترده‌تر از علم است. بیشتر استدلال‌های دیگر اثبات خدا، از پدیده‌هایی شروع می‌شوند که بسیار پیچیده و عجیب‌اند.

از نظر سوینبرن، خداپاوری یکی از فرضیه‌های برای تبیین اموری نظیر وجود خدا، معجزات، قوانین طبیعی است. اما روشن است که این فرضیه رقیب‌های متعددی دارد. بر این اساس، برای ارزیابی فرضیه‌های مطرح شده، باید با تکیه بر معیارهای استنتاج بهترین تبیین، بهترین فرضیه از میان فرضیه‌های رقیب را که بهترین تبیین را ارائه می‌کنند مشخص کنیم.

### ۳. معیارهای ارزیابی تبیین

سوینبرن، برای ارزیابی تبیین‌ها دو نوع معیار کلی زیر را مطرح می‌کند (Swinburne, 2001 p. Ch. 4): نخست، معیارهایی درباره میزان احتمال پیشینی فرضیه؛ دوم، معیارهایی درباره میزان احتمال پسینی فرضیه.

#### ۳-۱. احتمال پیشینی

احتمال پیشینی یا احتمال ذاتی فرضیه، به این معنا است که یک فرضیه را فارغ از ارتباط آن با قرائن آن یعنی میزان احتمال فرضیه پیش از در نظر گرفتن قرینه یا قرائن



مؤید در نظر بگیریم. درباره چگونگی تعیین احتمال پیشینی فرضیه‌ها دو دیدگاه کلی وجود دارد: ۱- دیدگاه ذهن‌گرایانه؛ ۲- دیدگاه معیارهای غیرذهن‌گرایانه کلی. سوینبرن مدافع دیدگاه دوم است و در این زمینه ویژگی‌هایی را مانند ۱. دامنه یا قلمرو کمتر، ۲. سازگاری آن با معرفت پس‌زمینه‌ای ۳. سادگی به عنوان معیارهای عام بیان می‌کند که از میان آن‌ها، سادگی مهم‌ترین معیار است.

### ۱. دامنه کمتر

براساس این معیار، هر چه قدر که گستردگی یا دامنه شمولی فرضیه کمتر باشد، احتمال پیشینی آن بیشتر خواهد شد. بنابراین، هر قدر قلمرو یک فرضیه بیشتر و وسیع‌تر از قلمرو سایر فرضیه‌ها باشد احتمال پیشینی آن کاهش می‌یابد. لذا اگر یک فرضیه بخواهد درباره همه اجسام مادی سخن بگوید در مقایسه با فرضیه‌هایی که دامنه شمولی آنها کمتر است، از احتمال کمتری برخوردار خواهد بود.

### ۲. سازگاری با معرفت پس‌زمینه‌ای

اگر فرضیه‌ای با معرفت پس‌زمینه‌ای ما سازگار باشد. مثلاً در فرضیه انواع ذوات وقوانینی که مفروض گرفته می‌شود نظیر همان ذوات و قوانینی باشد که در سایر قلمروها نیز مفروض گرفته شده‌اند. مثلاً، اگر نظریه درباره رفتار آرگون در دمای پایین رفتاری را برای آرگون مفروض بگیرد که در سایر فرضیه‌های مربوط به ذوات مشابه (نظیر سایر گازها و نئون‌ها) مفروض گرفته شده است، با معرفت پس‌زمینه‌ای ما سازگار خواهد بود. سوینبرن به معیار «سازگاری با معرفت پس‌زمینه‌ای» نیز همانند معیار دامنه کمتر، چندان اهمیتی نمی‌دهد؛ زیرا کاربرد این معیار درباره فرضیه‌هایی با دامنه کوچک است؛ به هر میزان که قلمرو یک فرضیه وسیع‌تر باشد، معرفت پس‌زمینه‌ای کمتری برای سنجش سازگاری آنها وجود خواهد داشت. این نکته درباره فرضیه‌هایی با دامنه کلی و همه‌گیر، به حد صفر می‌رسد؛ چراکه بیرون از دایره شمولی این‌گونه فرضیه‌ها، معرفتی به نام معرفت پس‌زمینه‌ای باقی نمی‌ماند تا این‌گونه فرضیه‌ها با آن سازگار گردند. مثلاً تبیین براساس خداباوری از دامنه‌ای همه‌گیر برخوردار است و چیزی بیرون از آن باقی نمی‌ماند تا سازگاری این تبیین با آنها سنجیده شود؛ زیرا خداباوری بناست هر چیزی را که منطقاً ممکن است تبیین کند (Swinburne, 2004 pp. 58-66).

در واقع، از نظر سوینبرن، خداباوری و مادی‌گرایی در قلمرو تبیینی برابر هستند زیرا هر دو در صدد تبیین وجود این جهان و پدیده‌های آن هستند. همچنین، هر دوی آنها از

انسجام لازم برخوردارند. از این رو، باید این دو فرضیه را با معیار سادگی سنجید. البته سوینبرن، برای ترجیح معیار سادگی گاهی دلیل عقلی یا عملی دیگری هم مطرح می‌کند.

### ۳. سادگی

با حذف دو معیار «سازگاری با معرفت پس‌زمینه‌ای» و «دامنه کمتر»، سادگی تنها معیار دستیابی به احتمال پیشینی فرضیه‌های رقیب است. سوینبرن، میان سادگی و پیشرفت علم پیوند مستقیم برقرار می‌کند و می‌نویسد:

بدون معیار سادگی، علم قادر به طی یک گام ورای داده‌های مشاهده‌تی خود نخواهد بود و از آنجا که علم امکان‌پذیر است و می‌توانیم از رهاورد آن پیش‌بینی‌های موجهی داشته باشیم، نتیجه می‌گیریم که سادگی نشانه صدق است (Swinburne, 1994).

درباره تعریف سادگی برداشت‌های متعددی ارائه شده است (Swinburne, 1997). می‌توان برداشت سوینبرن از «سادگی» را یکی از جامع‌ترین برداشت‌ها شمرد. وی برای سادگی، ابعادی بر می‌شمارد که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- تعداد امور مفروض در فرضیه: اگر سایر امور در فرضیه‌های رقیب مساوی باشند، فرضیه‌ای که یک هویت یا یک ویژگی از هویت را مفروض می‌گیرد، ساده‌تر از فرضیه‌ای است که دو هویت را مفروض می‌گیرد.

۲- تعداد انواع اشیاء و هویت‌های مفروض: برای مثال، فرضیه‌ای که سه نوع کوارک را مفروض گرفته است، ساده‌تر از فرضیه‌ای است که چهار نوع کوارک را مفروض گرفته است.

۳- فهم ساده‌تر اصطلاحات موجود در فرضیه.

۴- تعداد قوانین مفروض در فرضیه.

۵- تک تک قوانین مطرح در فرضیه، اگر یک فرضیه متغیرهای کمتری را به یکدیگر مرتبط باشند، ساده‌تر است.

۶- ساده بودن صورت‌بندی ریاضیاتی فرضیه: اگر سایر امور در فرضیه‌های رقیب مساوی باشند، اگر صورت‌بندی ریاضیاتی یک فرضیه از دیگر فرضیه‌های رقیب ساده‌تر باشد، آن فرضیه ساده‌تر است (نصیری، ۱۳۹۲، ص. ۲۲-۵۰).

البته، چه بسا گفته شود معیار «دامنه و گستردگی کمتر» با معیار «سادگی» ناسازگار است زیرا معمولاً به هر میزان که دامنه شمولی یک فرضیه کم باشد سادگی آن هم کم خواهد شد و برعکس. لذا هر گونه محدودیت در قلمرو غالباً دلخواهانه است و باید علت محدود شدن آن به آن حد خاص توضیح داده شود و این نکته باعث ایجاد نوعی

ناسازگاری در معیارهای فوق می‌شود؛ یعنی با وسیع‌تر شدن قلمرو شمولی فرضیه، هرچند که معمولاً سادگی آن بیشتر می‌شود، احتمال صدق آن کمتر می‌گردد. لذا سوینبرن با چالشی مواجه خواهد شد چرا که او، چنانکه خواهیم گفت، از یک سو، خداباوری را ساده‌ترین فرضیه می‌داند و از سوی دیگر، دامنه شمولی آن را فراگیر و شامل همه امور می‌داند و در نتیجه، فاقد معیار «دامنه کمتر» است.

سوینبرن با کنار گذاشتن معیار «دامنه کمتر» و برجسته کردن معیار سادگی چالش را حل کرده است. وی معتقد است که معیار «دامنه کمتر» دلبخواهانه و بدون ضابطه است و به همین جهت، در تعیین احتمال پیشینی اهمیت زیادی ندارد و باید بر دو معیار دیگر متمرکز شویم (Swinburne, 2004 p. 56). وانگهی دانشمندان همواره سادگی را بر دامنه مقدم می‌دارند؛ برای مثال، آنها برخی از نظریه‌های دارای دامنه بسیار وسیع را در صورتی محتمل می‌دانند که مجموعه قوانین نسبتاً ساده‌ای داشته باشد (Swinburne, 2010 pp. 1-24).

### ۳-۲. احتمال پسینی

اگر یک فرضیه در مقایسه با فرضیه‌های دیگر، قدرت تبیینی بالاتر داشته باشد، از احتمال پسینی بیشتری برخوردار است. مقصود از قدرت تبیینی توانایی پیش‌بینی رخدادهاست. بنابراین، قدرت تبیینی یک فرضیه در گرو دو نکته زیر است. اولاً با پذیرش آن، پدیده‌های مورد مشاهده ما محتمل‌گردند ثانیاً پدیده‌هایی که با کمک فرضیه پیش‌بینی شده‌اند به گونه‌ای باشند که بدون آن فرضیه، قابل پیش‌بینی نباشند (Swinburne, 2004 pp. 56-57).

دو نوع معیاری که تا اینجا توضیح دادیم، معمولاً برای ارزیابی احتمال پیشینی و پسینی فرضیه‌های تبیینی علمی به کار می‌روند. اما از نظر سوینبرن، همین معیارها را می‌توان در سنجش میزان احتمال تبیین شخصی نیز به کار برد. البته، سازگاری با معرفت پس‌زمینه‌ای درباره تبیین شخصی، مستلزم این است که همانندی شخص یا اشخاص مطرح در آن را با اشخاصی که در ابعاد مختلفی نظیر توانایی‌های اساسی، نیات، و شیوه کسب باورها برای ما مانوس و آشنایند، مفروض بگیریم. در این بخش نیز معیار سادگی نقش اساسی دارد و سادگی تبیین شخصی نیز با توجه به همان معیارهای مطرح در تبیین علمی سنجش می‌شود.

از سوی دیگر، قدرت تبیینی یک فرضیه در تبیین شخصی در وهله اول به توانایی آن بر پیش‌بینی پدیده‌هایی برمی‌گردد که ما در واقع مشاهده می‌کنیم. به تعبیر دیگر، قدرت تبیینی یک فرضیه مستلزم آن است که قراین موجود برای آن به گونه‌ای باشند که تحققشان بدون در نظر گرفتن آن فرضیه مورد انتظار نباشند (Swinburne, 2004 p. 65). با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد خدا نظیر مختار مطلق بودن، عالم وقادر مطلق بودن چگونه می‌توانیم به دلایل و نیات او دسترسی داشته باشیم و در نتیجه کارهای او را پیش‌بینی کنیم؟ به بیان دیگر، اگر خدا ضروری الوجود و قادر مطلق و مختار مطلق است، دیگر چیزی نمی‌تواند بر او و عمل او تأثیری بگذارد و از این‌رو، پیش‌بینی کارهای او ناممکن خواهد شد. سوینبرن در پاسخ به این اشکال، عدم محدودیت اختیار خدا با هیچ گونه قیدی را رد می‌کند. از نظر وی، درست است که خدا کاملاً مختار است و هیچ چیزی به هیچ وجه نمی‌تواند تأثیر علی بر انتخاب‌های او داشته باشد، اما، منطقی و ارزش‌های اخلاقی عینی قیود و محدودیت‌هایی را برای فعل خدا ایجاد می‌کنند. به تعبیر دیگر، خدا فقط برای انجام کارهای خوب و منطقیاً ممکن اختیار مطلق دارد نه هر کاری. از مباحث وی در این زمینه کاملاً روشن است که وی معتقد به واقع‌گرایی اخلاقی است و معتقد است که (الف) واقع‌گرایی اخلاقی درست است و (ب) اختیار مطلق خدا مقید به رعایت ارزش‌های اخلاقی است. با توجه به نکات الف و ب می‌توان استدلال را این‌گونه تقریر کرد و نشان داد چگونه می‌توانیم پی ببریم که خدا چه نوع اعمالی را انجام می‌دهد:

۱. خدا به صادق بودن احکام اخلاقی علم دارد.
۲. اگر یک عمل، به لحاظ اخلاقی بهترین عمل باشد، خدا به آن علم دارد.
۳. اگر آن عمل به لحاظ اخلاقی بهترین عمل باشد، خدا آن را انجام خواهد داد.
۴. با توجه به اینکه ما به کارهای اخلاقی آگاهی داریم و خوب و بد آنها را می‌شناسیم، می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که خدا در شرایط مقتضی، این یا آن کار خاص را انجام خواهد داد. بنابراین، می‌توان افعال خدا را نیز پیش‌بینی کرد و در نتیجه قدرت تبیینی در خداآوری را نشان داد.

#### ۴. پایانه تبیین: تطبیق معیارها

با توجه به مباحث گذشته، اختلاف نظر خداناباوران و دین‌باوران در پایانه تبیین و تعیین «تبیین نهایی» است؛ یعنی در این نکته اختلاف دارند که تبیین نهایی که پایانه تبیین

در آن قرار دارد چه تبیینی است؟ هر یک از طرفین، گزینه‌های مختلفی را ذکر می‌کنند. ۱- مادی‌گرایی؛ ۲- انسان‌گرایی؛ ۳- خداباوری غیرتوحیدی (چند خدایی)؛ ۴- خداباوری توحیدی، مجموع گزینه‌هایی که به عنوان تبیین نهایی با یکدیگر رقابت می‌کنند. مدعای سوینبرن این است که از میان این گزینه‌ها، از گزینه چهارم به عنوان تبیین نهایی دفاع می‌کند. وی با تکیه بر دو دسته معیاری که برای ارزیابی تبیین کامل مطرح کردیم، نشان داده است که خداباوری توحیدی برتر از گزینه‌های دیگر است.

#### ۴-۱. احتمال پیشینی خداباوری توحیدی

اگرچه، سوینبرن برای تعیین احتمال پیشینی یک فرضیه، سه معیار ارائه کرد ولی به باور وی، معیار اصلی و تعیین کننده، معیار «سادگی» است. وی پیش از توضیح معیار سادگی خداباوری توحیدی، به بیان ویژگی‌های خدا در خداباوری توحیدی پرداخته و به صفاتی نظیر وجود همیشگی خدا، غیرجسمانی بودن، حضور مطلق، آگاهی از حوادث خارج از ذات، خالق (علت) همه کائنات، اختیار مطلق، قدرت مطلق، خیر مطلق، و وجوب بالذات اشاره می‌کند: در این بخش بحث درباره صفات فوق تأثیری در اثبات دیدگاه سوینبرن ندارد. لذا به مولفه اصلی در معیارهای احتمال پیشینی یعنی «سادگی فرضیه خداباوری توحیدی» می‌پردازیم.

سوینبرن برای اثبات اثبات سادگی خداباوری در مجموع به چند نکته زیر توجه دارد:

۱. خداباوری توحیدی، خدایی را مفروض می‌گیرد که فقط یک شخص است نه اشخاص زیاد. و با توجه به تعریف و توصیفی که از سادگی بیان کردیم، تبیین یک پدیده با توسل به یک شخص ساده‌تر از تبیین آن بر اساس چند شخص است.
۲. خداوند از صفات مطلق به ویژه از سه صفت قدرت و علم و نیز اختیار بی‌نهایت و ذاتی برخوردار است. و بی‌نهایت بودن، و ذاتی بودن این سه صفت ساده‌تر از محدود بودن آنهاست؛ زیرا اگر این صفات محدود باشند باید تبیین کرد که چرا محدودیت او به این اندازه خاص است نه به اندازه دیگر (Swinburne, 2004 p. 97).

۳. خداوند سرمدی است؛ اگر فرض شود که خدا تنها در یک زمان مشخصی از گذشته به وجود آمده باشد، در این صورت، باید دوره‌ای پیش‌تر وجود داشته باشد که در آن اتفاقاتی رخ می‌داده که ارتباطی به خدا نداشته است، بلکه نیروهای دیگری وجود داشته‌اند؛ از اینرو، این فرضیه، به دلیل مفروض گرفتن نیروهای دیگر و نیز به دلیل

محدودیتی که برای قدرت الهی فرض کرده است، پیچیده‌تر می‌گردد. همین نکته درباره فرض وجود نداشتن خدا در آینده نیز صادق است. شبیه همین نکته درباره ضرورت صفات خدا هم مطرح است: اگر قادر مطلق، عالم مطلق و مختار مطلق بودن برای خدا ضروری و ذاتی نباشد، بلکه عرضی باشد، در این صورت، جا داشت که گفته شود خدا می‌توانست از خدایی کناره‌گیری کند و می‌توانست خود را به موجودی با قدرت محدود فرو بکاهد و در نتیجه، ممکن بود که رقیبی داشته باشد که به مقام قدرت بی‌نهایت نائل آید. با فیصله یافتن بحث درباره صفات سه‌گانه فوق، وضعیت صفات دیگر نیز روشن می‌شود؛ زیرا سایر صفات از این سه صفت نشأت می‌گیرند.

۴. بعد چهارم به باورهای خدا، به عنوان یک شخص عامل، باز می‌گردد. از نظر سوینبرن، باورهای خدا نیز از همین ویژگی بی‌نهایت برخوردارند. از آنجا که صفات خدا، بی‌نهایت و ضروری هستند، باورهای خدا نمی‌توانند تصادفی و کاذب باشند و از آنجا که موجود قادر مطلق، دارای علم است، ساده‌ترین فرض این است که تنها محدودیت قدرت و علم او را محدودیت منطقی بدانیم و بس. در این صورت است که خدا همه علوم و معرفت‌های منطقی را دارا خواهد بود؛ به تعبیر دیگر، خدا عالم مطلق خواهد بود (Swinburne, 2004 pp. 97-98).

از سوی دیگر، مادی‌گرایی برخلاف خداباوری توحیدی فرضیه‌ای پیچیده است. چرا که در مادی‌گرایی اشیاء بی‌شماری با توانایی‌ها و شایستگی‌های خاص خود که همانند یکدیگرند، علت‌های تامه پدیده‌ها قلمداد می‌شوند. در واقع، تبیین نهایی پدیده‌ها به توانایی‌ها و شایستگی‌های اشیاء مادی باز گردانده می‌شود. شمار این اشیاء، بسیار زیاد و احتمالاً بی‌نهایت است؛ چرا که هر کدام از این اشیاء مادی از اتم‌ها و اتم‌ها از ذرات بنیادینی نظیر الکترون‌ها، پروتون‌ها تشکیل شده‌اند؛ و خود اینها نیز به نوبه خود از کوارک‌ها و کوارک‌ها نیز از کوارک‌های فرعی دیگر ساخته شده‌اند و این سیر ممکن است به همین نحو پیش رود. بدین ترتیب، مادی‌گرایی با لحاظ ابعاد مربوط به سادگی، به ویژه بعد نخست، بسیار پیچیده است (Swinburne, 1996 p. 39).

البته، ممکن است گفته شود مادی‌گرایی از یک جهت ساده‌تر از خداباوری توحیدی است؛ زیرا مادی‌گرایی فقط به وجود یک جهان مادی با قوانین خاص خود، معتقد است، ولی خداباوری توحیدی جهان دیگر و هویت دیگری به نام خدا را مطرح می‌کند. اما سوینبرن می‌تواند پاسخ دهد که با افزودن یک هویت به نام خدا به تبیین بهتری دست

می‌یابیم؛ زیرا قدرت تبیینی خداباوری را افزایش می‌دهیم. بدین ترتیب، هرچند خداباوری، از این جهت ممکن است از سادگی کم‌تری برخوردار باشد، ولی قدرت تبیینی بیشتری دارد. این نکته در علم نیز جاری است؛ یعنی در علم نیز گاه به بهای به دست آمدن قدرت تبیینی بیشتر، عنصر یا عناصری را به فرضیه موجود اضافه می‌کنند. برای مثال، دانشمندان برای تبیین مدار نامنظم اورانوس فقط توانستند تبیین پیچیده‌تری را پیشنهاد کنند؛ آنها در این تبیین، هویت یا ذات دیگری به نام پلوتون را مطرح کردند تا بتوانند مدار نامنظم اورانوس را تبیین کنند. لذا، با پیشنهاد وجود یک ذات دیگر قدرت تبیینی علم بیشتر شد. به همین منوال، می‌توان گفت که اگر فقط یک ذات به نام خدا را اضافه کنیم می‌توانیم وجود خود این جهان مادی را نیز تبیین کنیم (Ostrowick, 2012 p. 308).

سوینبرن در ویراست نخست کتاب *آیا خدایی هست؟* نکته‌ای را درباره چگونگی پیچیده بودن تبیین نهایی انسان‌گرایانه بیان کرده است ولی در ویراست جدید کتاب حذف شده است. وی در این نکته، بیان می‌کند که انسان‌گرایی حتی پیچیده‌تر از مادی‌گرایی است؛ زیرا بر این مبنا استوار است که نه تنها تبیین نهایی به اشیاء مادی بی‌شماری ختم می‌شود، بلکه به انسان‌های بسیار زیاد با توانایی‌ها و شایستگی‌های آنها نیز منتهی می‌شود.

#### ۴-۲. احتمال پسینی خداباوری

قدرت تبیینی خداباوری در تبیین پدیده‌های تبیین‌خواه مورد نظر آشکار می‌شود: در روش دفاع تبیینی از خداباوری، پدیده‌های تبیین‌خواه خاصی نظیر وجود جهان، وجود معجزات، وجود تجربه‌های دینی و قوانین طبیعی، به عنوان مقدمه استدلال‌های اثبات خدا قرار می‌گیرند. هر یک از این پدیده‌ها عنوان استدلال مطرح شده را نیز مشخص می‌کنند؛ برای مثال، وجود جهان یک پدیده کلان است که نیازمند تبیین است و در مقدمه استدلال جهان‌شناختی قرار می‌گیرد. به همین منوال، وجود معجزات پدیده‌ای است که در مقدمه استدلال معجزه قرار می‌گیرد و وجود تجربه‌های دینی پدیده‌ای است که در مقدمه استدلال تجربه دینی قرار می‌گیرد و وجود قوانین طبیعی پدیده‌ای است که در استدلال مربوط به اثبات خدا از راه لزوم تبیین وجود قوانین، قرار می‌گیرد. از نظر سوینبرن، همه این پدیده‌ها بر اساس تبیین شخصی خداوند به بهترین نحو تبیین می‌شوند.

بر این اساس، هریک از استدلال‌های استقرایی اثبات وجود خدا، دربردارندهٔ مقدمه‌ای است که یک دادهٔ روشن را به عنوان یک پدیدهٔ تبیین‌خواه بیان می‌کند؛ یعنی پدیده‌ای که باید با فرضیه خداباوری تبیین شود و وقتی که با فرضیهٔ خداباوری تبیین شد در واقع، قرینه‌ای برای اثبات خداباوری یا بالاتر رفتن احتمال آن می‌شود؛ از همین‌رو، در زیر برای اشاره به تبیین‌خواه یا داده‌ای که بناست، تبیین شود با حرف انگلیسی e (حرف اول واژهٔ evidence به معنای «قرینه» یا «شاهد») اشاره می‌کنیم. بیشتر این استدلال‌ها استدلال‌های استقرایی افزایشی هستند؛ یعنی استدلال‌هایی که تحقق این داده در آنها احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهند.

برای مثال، اولین داده‌ای که سوینبرن بدان توجه کرده است، وجود یک شیء متناهی و پیچیده با نام «جهان فیزیکی» است که مقدمهٔ اول استدلال جهان‌شناختی است. اگر این داده با استدلال مورد نظر سوینبرن تبیین شود، قرینه‌ای برای اثبات خداباوری توحیدی می‌شود. این داده، در قالب گزارهٔ «جهان وجود دارد» مطرح می‌شود که از نظر سوینبرن، با فرضیه خداباوری محتمل‌تر است تا بدون آن؛ پس فرضیهٔ خداباوری که در قالب «خدا وجود دارد» بیان می‌شود، داده یا قرینهٔ «جهان وجود دارد» را تبیین می‌کند و در نتیجه این قرینه، با پذیرش «فرضیهٔ خداباوری» محتمل‌تر و بدون فرضیهٔ خداباوری نامحتمل می‌گردد. معنای دیگر این سخن آن است که این قرینه یا داده باعث محتمل‌تر شدن فرضیهٔ خداباوری می‌شود و بر این اساس، قدرت تبیینی خداباوری بیشتر از فرضیه‌های رقیب است. دلیل این سخن آن است که خدا (اگر خدا وجود داشته باشد) تبیین‌خواهد کرد که چرا این جهان فیزیکی وجود دارد، اما اگر خدا وجود نداشته باشد، وجود جهان فیزیکی بدون تبیین‌خواهد شد.

سوینبرن سپس، استدلال‌های دیگری را با ابتناء بر ویژگی‌هایی از این جهان در نظر می‌گیرد و استدلال می‌کند که بیشتر این ویژگی‌ها به گونه‌ای هستند که وجود خدا با در نظر گرفتن آنها محتمل‌تر از وجود خدا بدون در نظر گرفتن آنها می‌گردد. پس هر ویژگی جدیدی که ذکر می‌شود قرینه یا شاهی برای اثبات وجود خدا می‌شود و باعث می‌شود که احتمال وجود خدا با در نظر گرفتن آنها، بیشتر از احتمال آن بدون در نظر گرفتن آنها (و فقط با در نظر گرفتن ویژگی یا ویژگی‌های قبلی) شود. با اضافه شدن هر قرینه یا داده جدید در جهان (که همان ویژگی‌های جهان است) احتمال وجود خدا بیشتر و بیشتر می‌شود؛ از این‌رو، این روش سوینبرن را استدلال انباشتی می‌نامند.



چنانکه می بینیم، استنتاج بهترین تبیین را می توان به دو صورت مطرح کرد: نخست با ارائه یک استدلال مستقل (یعنی با مبنا قرار دادن یک داده یا پدیده)؛ دوم، با روی هم قرار دادن چند داده و پدیده و صورت بندی آنها در قالب استنتاج بهترین تبیین (استدلال انباشتی). سوینبرن راه دوم را انتخاب کرده که امتیاز آن این است که میزان احتمال حاصل از آن بیشتر و بیشتر می شود.

البته، در مقابل داده هایی که سوینبرن برای افزایش احتمال فرضیه خداباوری مطرح می کند داده هایی هم وجود دارند که احتمال وجود خدا را کاهش می دهند. در این میان، می توان به داده هایی نظیر وجود شرور و استدلال اختفای خدا اشاره کرد که از نظر سوینبرن شرور مهمترین آنهاست. از همین رو، به بحث درباره شرور، به عنوان داده یا قرینه ای اشاره می کند که از نظر ملحدان قرینه ای بر ضد وجود خداست. اما از نظر وی، تأثیر مسئله شر اندک است به این معنا که این مسئله مقدار کمی از احتمال وجود خدا را کاهش می دهد؛ و در نهایت، با در نظر گرفتن همه داده های موجود، احتمال وجود خدا بیشتر از عدم آن می گردد. وی در نهایت مدعی است که استدلال از طریق پیوند همه این داده ها و به تعبیر دیگر، استدلال از طریق در نظر گرفتن مجموعه این داده ها به صورت انباشتی، یک استدلال استقرایی محتمل ساز را نتیجه می دهد؛ استدلالی که باعث می شود وجود خدا محتمل تر از عدم آن گردد.

با توجه به آنچه که در بحث از انواع استدلال استقرایی بیان کردیم روشن می شود که فقط در صورتی استدلال استقرایی افزایشی درستی برای رسیدن از داده یا قرینه  $e$  به فرضیه  $h$  داریم که اضافه کردن  $e$  به معرفت پس زمینه ای  $k$  احتمال فرضیه  $h$  را بالا ببرد و احتمال تحقق  $e$  با فرض صدق  $h$  بیشتر از احتمال تحقق آن با فرض کذب  $h$  باشد. با در نظر گرفتن برداشت سوینبرن از احتمال، اگر بدانیم که  $e$  صادق است، در این صورت،  $e$  باعث افزوده شدن احتمال  $h$  خواهد بود و در نتیجه یک استدلال استقرایی افزایشی برای رسیدن از  $e$  به فرضیه  $h$  خواهیم داشت. با این توضیح می توان گفت که ساختار استدلالی سوینبرن برای نشان دادن قدرت تبیینی فرضیه خداباوری توحیدی به صورت زیر است:

۱.  $e$  از احتمال پیشینی کمی برخوردار است؛ به این معنا که در فرایند عادی امور، تحقق آن مورد توقع نیست؛ بنابراین تحقق آن نیازمند تبیین است.

۲. فرضیه های برآمده از علم و به طور کلی فرضیه های غیرخداپوارانه، نمی توانند  $e$  را تبیین کنند (و به تعبیر بهتر، نمی توانند تبیین نهایی برای آن ارائه کنند).

۳. اما فرضیه خداباوری می‌تواند تحقق  $e$  را تبیین کند؛ (به تعبیر دیگر، اگر خدا وجود داشته باشد، می‌تواند  $e$  را تحقق بخشد).
۴. اگر خدا وجود داشته باشد، ممکن است تحقق  $e$  را برگزیند.
۵. با توجه به ۳ و ۴، اگر خدا وجود داشته باشد، تحقق  $e$  مورد توقع خواهد بود؛ این امر به این معناست که فرضیه خداباوری قدرت تبیینی بالایی برای تبیین  $e$  دارد.
۶. بنابراین، تحقق  $e$  دلیلی برای وجود خداست.
- این ساختار درباره تک تک استدلال‌هایی که بحث خواهیم کرد، جاری است. اما با توجه به اینکه سوینبرن استدلال‌های اثبات خدا را به صورت انباشتی در نظر می‌گیرد، به هر میزان که استدلال‌های وجود خدا مطرح می‌شود، قرینه مؤید وجود خدا محتمل‌تر و محتمل‌تر می‌شود. بر این اساس، اگر بخواهیم ساختار استدلال‌های مورد نظر سوینبرن را به صورت انباشتی صورت‌بندی کنیم، چنین خواهد بود:
۱.  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  (یعنی قراین مختلفی نظیر وجود جهان، وجود تجربه‌های دینی و معجزات که هر یک به طور جداگانه در مقدمه استدلال‌ها مطرح می‌شوند) از احتمال پیشینی کمی برخوردارند؛ به این معنا که در فرایند عادی امور تحقق آنها مورد توقع نیستند و از این‌رو، نیازمند تبیینند.
۲. فرضیه‌های برآمده از علم و به‌طور کلی فرضیه‌های غیرخداورانه نمی‌توانند  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  را تبیین (تبیین نهایی) کنند.
۳. اما فرضیه خداباوری می‌تواند تحقق  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  را تبیین کند.
۴. اگر خدا وجود داشته باشد، ممکن است تحقق  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  را برگزیند.
۵. با توجه به ۳ و ۴، اگر خدا وجود داشته باشد، تحقق  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  مورد توقع خواهد بود؛ این امر به این معناست که فرضیه خداباوری قدرت تبیینی بالایی برای تبیین  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  دارد.
۶. بنابراین، تحقق  $e_1, e_2, e_3, e_4, \dots, e_n$  دلیلی برای وجود خداست.
۷. در نتیجه، خداباوری محتمل‌تر از سایر فرضیه‌ها و با توجه به معیارهای پیش گفته «بهترین تبیین» برای پدیده‌ها و قرائن مذکور است.
۸. بنابراین، پذیرش خداباوری توحیدی معقول است.
- چنانکه پیداست «دفاع تبیینی» مطرح در دیدگاه سوینبرن، در قالب «استنتاج بهترین تبیین» قرار می‌گیرد. ادعای سوینبرن این است که در میان فرضیه‌هایی که ارائه

می‌شوند، فرضیه «خداباوری» بهتر از سایر فرضیه‌ها (نظیر مادی‌گرایی و انسان‌گرایی)، داده‌های مورد نظر، نظیر نظم جهان، وجود جهان، تجربه‌های دینی و جز آن را تبیین می‌کند و از این‌رو، خداباوری بهترین تبیین برای این داده‌ها قلمداد می‌شود و به این ترتیب، عقلانیت خداباوری اثبات می‌شود.

این روش با روش سنتی خداشناسی که عمدتاً روش قیاسی است تفاوت‌های قابل توجهی دارد. برخی از این تفاوت‌ها عبارتند از (Clark, 1990 pp. 34-35): استقرامحوری و احتمال محوری (در مقابل قیاسی و قطعیت محوری)، تلقی خداباوری بسان یک فرضیه و تن دادن به روش علمی ارزیابی فرضیه‌ها، انباشتی بودن استدلال‌های مربوطه، و قرار دادن دفاع از خداباوری در روش «استنتاج بهترین تبیین».

سوینبرن برای محاسبه احتمال فرضیه‌ها، از «فرضیه تأیید بیز» یا همان دستگاه بیزی استفاده می‌کند و به تفصیل چگونگی محاسبه احتمال فرضیه خداباوری و سایر فرضیه‌های رقیب را در آن نشان می‌دهد (Swinburne, 2004 pp. 328-343).

## ۵. بررسی رویکرد سوینبرن

یک نقد کلی به دیدگاه سوینبرن نگاه «کمیت‌محوری» در «امور کیفی» است. سوینبرن در صدد است که در بحث از «خداباوری» که مقوله‌ای کیفی و غیرکمی است از مؤلفه‌های کمی بهره‌برد و نتیجه کمی بگیرد؛ یعنی نشان دهد که احتمال خداباوری بیش از یک دوم است ولی فرضیه خداباوری (h) از هیچ وجه کمی‌ای در ارتباط با e یا k برخوردار نیست.

دومین اشکال، به مقدمات و مبانی اختلاف‌برانگیزی باز می‌گردد که سوینبرن در استدلال خود از آنها بهره گرفته است. برای مثال، دو گانه‌انگاری جوهری و نیز واقع‌گرایی اخلاقی دو مبنای مهم در دیدگاه او به شمار می‌روند اما این دو دیدگاه هرگز مورد وفاق همگان از جمله خدااناباوران نیست. تأثیر کلی این مقدمات مشکوک خدشه در کل استدلال سوینبرن است.

نقد دیگر به دلیل پذیرش فرضیه‌هاست. آیا پذیرش یک فرضیه به دلیل ارتباط آن با صدق و احتمال صدق بیشتر آن است یا به خاطر تبیین‌گری بهتر و بیشتر آن؟ در پاسخ به این سؤال با دو گروه از فیلسوفان علم مواجه هستیم: برخی بر گزینه اول و برخی بر گزینه دوم تأکید کرده‌اند. این همان بحثی است که پیتر لیپتون، فیلسوف علم معاصر، در «استنتاج بهترین تبیین» و معیار گزینش یک تبیین مطرح می‌کند. وی گزینه اول را

«احتمال محور» و گزینۀ دوم را «جذابیت محور» می‌نامد و فرضیۀ انتخاب شده با معیار اول را «محتمل‌ترین» و فرضیۀ انتخاب شده با معیار دوم را «جذاب‌ترین» فرضیۀ می‌نامد (Lipton, 2004 pp. 64-69). محتمل بودن ناظر به صدق و جذاب بودن، ناظر به فهم و تبیین‌گری است. اکنون، سؤال این است که آیا مقصود از بهترین تبیین، تبیینی است که احتمال بیشتری داشته باشد (محتمل‌ترین تبیین) یا تبیینی است که اگر درست باشد بالاترین حد فهم را فراهم می‌کند (جذاب‌ترین تبیین)؟ بی‌شک، گرایش طبیعی به سمت محتمل‌ترین تبیین است. سوینبرن نیز همین دیدگاه را انتخاب می‌کند و وقتی که یک تبیین را بهترین تبیین می‌داند، مقصودش تبیینی است که محتمل‌ترین تبیین از میان تبیین‌های موجود است. اما در این باره، به کسانی برمی‌خوریم که به شدت با این دیدگاه مخالفاند و بهترین تبیین را نه محتمل‌ترین بلکه جذاب‌ترین تبیین می‌دانند. در این میان می‌توان از پیتر لیپتون نام برد که تأکید می‌کند که دیدگاه درست جذاب‌ترین تبیین است؛ زیرا، انتخاب معیار «احتمال‌محوری» موجب می‌شود که استنتاج بهترین تبیین بی‌اهمیت و پیش‌پا افتاده شود. در واقع، ما به دنبال الگویی از استنتاج استقرایی هستیم که بیان کند که با استفاده از چه اصولی یک استنتاج را محتمل‌تر از استنتاج دیگر تلقی می‌کنیم؛ از این‌رو صرف این که بگوییم محتمل‌ترین تبیین را استنتاج می‌کنیم، کمکی به حل این مسئله نمی‌کند. به تعبیر دیگر، ما به دنبال توصیفی هستیم که نشانه‌های محتمل بودن را ارائه کند؛ یعنی ویژگی‌هایی را ارائه کند که اگر در یک استدلال وجود داشته باشد مقدمات آن استدلال، نتیجه را محتمل می‌گرداند. برای تأمین این هدف، نمی‌توان به دنبال، محتمل‌ترین تبیین بود؛ زیرا، تکیه بر احتمال-محوری در این باره نوعی مصادره به مطلوب خواهد بود؛ بنابراین باید به معیار دیگری غیر از احتمال توسل جست که نشانه‌های محتمل بودن را نیز بیان کند. این معیار، همان معیار جذابیت است که عوامل تبیینی را در استنتاج دخالت می‌دهد (برای بحث بیشتر، نک: نصیری، استنتاج بهترین تبیین، بررسی دیدگاه پیتر لیپتون).

گذشته از نقدهای فوق، یکی از مهم‌ترین نقدها به معیار سادگی باز می‌گردد که در دیدگاه او نقش سرنوشت‌سازی دارد. درباره معیار سادگی بحث‌ها و چالش‌های بسیاری مطرح است. دیدگاه سوینبرن درباره سادگی خداباوری را دست کم در سه جنبه می‌توان نقد کرد: ۱- وجود برداشت‌های گوناگون از سادگی: طبق این نقد وجود برداشت‌های گوناگون از سادگی، مبنا قرار دادن آن در اثبات عقلانیت خداباوری را زیر سؤال می‌برد.

۲- رد ساده بودن فرضیه خداباوری: این نقد، ساده بودن خداباوری را رد می‌کند و با در نظر گرفتن برخی از نکات، آن را پیچیده‌تر از فرضیه‌های رقیب می‌داند. ۳- توجیه سادگی: این نقد به بحث درباره چگونگی توجیه سادگی و دلیل اعتماد بر آن می‌پردازد و مبنای معیار قرار دادن سادگی را می‌کاود و با توجه به دیدگاه‌های فراوان در نحوه توجیه سادگی و عدم امکان اعتماد به یکی از آنها مبنای استدلال سوینبرن را به چالش می‌کشد (برای توضیح، نک: نصیری، ۱۳۹۲ ص. ۲۲-۵۰).

نقد دیگر، مربوط به غفلت سوینبرن از کاربرد دیگری از دفاع تبیینی با عنوان «تبیین تلفیقی» است. آنچه که سوینبرن به دنبال آن است، ارائه تبیین علی از پیدایش جهان و برخی پدیده‌های مهم دیگر نظیر معجزات و تجربه‌های دینی و نظم جهان است. اما از نظر برخی نظیر پریوست، تبیین کاربست وسیع‌تری هم دارد که جا دارد در تبیین دینی به آن توجه شود. در این کاربست، تبیین به معنای قابل فهم کردن پدیده یا وضعیت مورد نظر است. به تعبیر دیگر، گاه پرسش از چرایی یک امر نه با ارائه علت پیدایش آن، بلکه با فهم پذیرکردن آن از طریق گنجاندن آن در یک نظام جامع پاسخ داده می‌شود. این‌گونه تبیین را تبیین تلفیقی می‌نامیم. بر اساس این دیدگاه، خداباوری نظام منسجمی از گزاره‌هاست که هم پدیده‌های مورد نظر سوینبرن و هم امور دیگری را که می‌توان به آنها «پرسش‌های مرزی» گفت، تبیین می‌کند. برخی از مهم‌ترین پرسش‌های مرزی عبارتند از: ۱- ما کیستیم؟ ۲- چگونه به این جهان آمده‌ایم؟ ۳- از کجا آمده‌ایم و با سایر اجزای طبیعت چه ارتباطی داریم؟ ۴- به کجا می‌رویم؟ یا سرانجام نهایی ما چیست و آیا ما و همه عالم در خدمت یک هدف یا سرنوشت غایی‌ای هستیم؟ ۵- چه باید بکنیم؟ چنانکه می‌بینیم این پرسش‌ها در دیدگاه سوینبرن که به «تبیین علی» بسنده می‌کند مورد توجه نیستند اما در «تبیین تلفیقی» اهمیت می‌یابند. در تبیین تلفیقی صرفاً به دنبال ارائه علتی برای پیدایش برخی از پدیده‌ها نیستیم بلکه با ارائه یک تبیین غایی وحدت‌بخش هم پدیده‌های مطرح در تبیین علی را تبیین می‌کنیم و هم به پرسش‌های مرزی پاسخی درخور ارائه می‌کنیم. «کیث وارد»، «ایان رامسی»، «لفلر» و «پریوست» از جمله مدافعان «تبیین تلفیقی» هستند (برای بحث بیشتر، نک: (Prevost, 1990 pp. 96-99).

نتیجه آنکه سوینبرن کوشید با تمرکز بر «تبیین» و «استنتاج بهترین تبیین» خداباوری را بسان فرضیه‌ای در کنار سایر فرضیه‌های رقیب قلمداد کند. از نظر او،

اموری نظیر وجود جهان، وجود نظم، وجود معجزات، وجود تجربه‌های دینی و وجود قوانین یکنواخت در جهان، پدیده‌هایی هستند که نیازمند تبیین‌اند و علم قادر به تبیین آنها نیست. برای تبیین این امور، فرضیه‌هایی چون مادی‌گرایی، انسان‌گرایی، خداباوری مشرکانه و خداباوری توحیدی قابل طرحند که مدعی تبیین نهایی این پدیده‌ها هستند. برای آنکه تبیین نهایی را مشخص کنیم باید این فرضیه‌های مطرح شده را بر اساس معیارهای مطرح در ارزیابی فرضیه‌های علمی و در قالب «استنتاج بهترین تبیین» ارزیابی کنیم. از نظر سوینبرن، خداباوری توحیدی بیش از سایر گزینه‌ها این معیارها را برآورده می‌کند و هم‌اکنون، پیروز این رقابت است.

### نتیجه‌گیری

در بررسی دیدگاه سوینبرن روشن شد که هرچند روش دفاع تبیینی امتیازات برجسته‌ای نظیر توجه به روش نوین علمی دارد، به لحاظ مبانی، از خلأهای مهمی رنج می‌برد که بدون رفع آنها کامیاب نخواهد بود. برخی از نقدهایی که مطرح کردیم، با نظر به تفکیک «کمیت» و «کیفیت» و با تأکید بر غیرقابل قیاس بودن فرضیه‌های علمی قابل ارزیابی با عناصر کمی، و فرضیه‌های الهیاتی غیرقابل ارزیابی با عناصر کمی، دیدگاه سوینبرن را از اساس به چالش کشیده، جریان روش تبیینی علمی را در خداباوری ناممکن می‌گردانند. برخی دیگر، معیار سادگی را که مهم‌ترین معیار از نظر سوینبرن است از ابعاد گوناگونی مورد چالش دانسته، به نقد آن می‌پردازند. برخی هم با توجه به معیار نهایی انتخاب فرضیه، احتمال‌محوری را که مورد نظر سوینبرن است در برابر «جذابیت‌محوری» دچار اشکال می‌دانند. در نقد پایانی هم بسنده کردن به تبیین علی و غفلت از تبیین تلفیقی را به چالش کشیدیم. با توجه به این‌گونه نقدهاست که باید گفت این نظریه به رغم برتری‌هایی که دارد هنوز باید اصلاح و تکمیل شود.

## منابع

1. Clark, Kelly James *Return to Reason, A Critique of Enlightenment Evidentialism and Defense of Reason and Belief in God* Book. - Michigan : Wm. B. Eerdmans Publishing Co., 1990.
  2. Lipton, Peter *Inference to the Best Explanation* Book. - London : s.n., 2004. - 2nd.
  3. Murphy, Nancey, *Theology in the Age of Scientific Reasoning*, London : Cornell University Press, 1990.
  4. Ostrowick, John "Is Theism a Simple, and hence Probable, Explanation for the Universe?" , 31(1), p. 308. *Journal // S. Afr. J. Philos. (South African Journal of Philosophy)*. - 2012. - 1 : Vol. 31. - p. 308.
  5. Prevost, Robert, *Probability and Theistic Explanation*, Oxford : Clarendon Press, 1990.
  6. Stout, Jeffrey, *Flight from Authority*, Notre Dame : University of Notre Dame Press, 1981.
  7. Swinburne, Richard, "Arguments for the Existence of God" *Journal // Milltown Studies*. - 1994. - Vol. 33.
  8. Swinburne, Richard "God as the Simplest Explanation of the Universe" *Journal // European Journal of Philosophy of Religion*. - s.l. : Cambridge University Press, 2011, and in *European Journal of Philosophy of Religion*, 2 (2010), 1-24, 2010. - Vol. 2. - pp. 1-24.
  9. Swinburne, Richard, *Epistemic Justification* Book. - Oxford : Clarendon Press, 2001.
  10. Swinburne, Richard, *Is There a God?* Book. - Oxford : Oxford University Press, 1996.
  11. Swinburne, Richard, *Simplicity as Evidence of Truth* Book. - Milwaukee : Marquette University, 1997.
  12. Swinburne, Richard, *The Existence of God* Book. - Oxford : Oxford University Press, 2004.
۱۳. تریگ، ویلیام، *فهم علم اجتماعی*، ترجمه: شهناز مسمی پرست. تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
۱۴. نصیری، منصور، *استنتاج بهترین تبیین، بررسی دیدگاه پیتر لیپتون*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۵. نصیری، منصور، «اصل سادگی و نقش آن در اثبات خدا، بررسی تقریر سوینبرن»، *نقد و نظر*، ۱۳۹۲، دوره ۳، شماره ۷۱، صص. ۲۲-۵۰.
۱۶. نصیری، منصور، *تبیین در فلسفه علم*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۴.





